

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن – المان

با چهره خندان

رفتم به عروسی یکی فامیل افغان
از دختر مامای رفیقی ز دل و جان
دیدم به پذیرایی گل سرخ ، به دستند
از مرد و زن و پیر و جوان ، چون مه تابان
گل بود به یک دست و به دست دگری شمع
داماد و عروس آمدی در سایه قرآن
رقصیدن و پاکوبی آن جفت مودت
داماد پسر ترکی ، عروس دختر افغان
یک خانم و آقای که از باده روح مست
بر روی ستیژ رفته دوتا بلبل خوشخوان
آن خانم افغانی شروع کرد پیامش
عرض ادبی کرد ، به افغانی و ترکان
گفتا شکر و شیر ، یکی شعر به مهمان
بر مقدم تان فرش کند چون در و مرجان
خوش وقت از انم که خودش حاضر مجلس
تا فخری نصیب همه از ، زمزمه شان
با چهره خندان

کف میزنیم اکنون ، که تشریف بیارند	خود شعر بخوانند
پس ما و شما منتظرِ نعمت افغان	با چهره خندان
رفتم که کنم زمزمه آن شیر و شکر را	و آن لعل و گهر را
کردم عرق از کف زدن بیحدِ یاران	با چهره خندان
قند و عسلی عرضه به مردان و زنان شد	بر پیر و جوان شد
گل‌های ادب را به نثارِ ره مهمان	با چهره خندان
القصه تمام کرده سرِ جای نشستم	آن رشته گسستم
چون مرغِ بَشکسته پر و بال و زمستان	با چهره خندان
دیدم که به دور و برِ من اینهمه گفتار	با غم‌بر غم‌بر
با پتکی و با چوری و با دانه پیاشان	با چهره خندان
ترکی پلو و قابلی و قورمه و سالند	هم سببِ سمرقند
با کیله و انگورِ فراوان و فراوان	با چهره خندان
با پنجه و با قاشق و با کارد و گهی دست	گوئی که همه مست
هریک چو وزیران و رئیسان و قوماندان	با چهره خندان
رقاصه ای با رقصِ عرب ، حشر به پا کرد	دل شور و نوا کرد
ای کاش که منهم بدم از جمعِ جوانان	با چهره خندان
آمد به خیالم که درون باغ بهشتم	اما ننو شتم
از جوی عسل ، شیر و هم از حوری و غلمان	با چهره خندان
سیمین بدنانی همه گل پیکر و طناز	با عشوه و با ناز
رقصان شده از هر طرفی ، وارد میدان	با چهره خندان
دیدم نه توان است و نه تابی به من زار	پس با دل افگار
خارج شدم از محفلِ یاران و عزیزان	با چهره خندان
« نعمت » به مهارتِ رقم از محفلِ آنشب	با دردِ سر و تب
بنموده فرستاد به فامیلی ایشان	با چهره خندان